

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2538

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ثنا مر خداے را کہ پرو، دگار ہمہ عالم است و درود و سلام بر سرور ما
محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ خاتم پیغمبران است و برآل او و اصحاب او و جمعین -
• اما بعد میگوید فقیر کہ حاجتمند است بر رحمت خداے بزرگ - احمد معروف
به ولی اللہ بن عبد الرحمن نیکی کند خداے برتر بجال ایشان - گواہی آم
خداے برتر را و ہمہ آنان را کہ حاضر اند از فرشتگان و جن و انس کہ من از
تہ دل اعتقاد آن دارم کہ عالم را آفریدگاری است قدیم کہ ہمیشہ بودہ و ہمیشہ
خواہد بود - وجود او واجب است و عدم او ممکنع - و او بزرگ برتر است و بہمہ
صفتہای کمال موصوف است - پاک است از داغماے نقص و زوال و
خالق جملہ مخلوقات است - عالم جمیع معلومات - قادر بر جمیع ممکنات بقصد

آفریننده جمیع کائنات زنده است و بیننده است مثل او و حریف او و انباز او و همتای او کسی نیست و در وجوب وجود کسی یا او شریک نیست و نه در استحقاق عبادت و نه در خلق و تدبیر پس کسی استحقاق عبادت یعنی استحقاق انتهای تعظیم ندارد مگر او کسی نیست که بعضی را شفا بخشد کسی نیست که کسی را روزی دهد کسی نیست که رحمت کسی دهد کند مگر او بدین طور که بگوید چیزی را که شو پس شود نه بمعنی به سبب ظاهری عادی چنانکه گویند طبیب بیمار را شفا داد و امیرشکریا را روزی بخشید که این چیز دیگر است اگر چه در لفظ باو مشابه است و برعکس یا او را نیست و او در چیز دیگر حلول نکند و نه با چیز دیگر متحد گردد و چیز حادث بذات او قائم نتواند شد پس نه در ذات او حدوث است و نه در صفات او جز این نیست که حدوث و تعلق صفات است به تعلقات آنها تا که افعال ظاهر شوند و حقیقت این است که آن تعلق نیز حادث نیست آری متعلق حادث است پس احکام تعلق به تفاوت ظاهر شوند به سبب تفاوت مستعلقات و او تعالی پاک است از حدوث و تعدد از هر وجهی نه جوهر است و نه عرض نه جسم است و نه در جای معین و نه در جهت معین که سواش باین و آن اشارت توان کرد و حرکت کردن و از جای بجای شدن و در ذات یا صفات تبدل پذیرفتن و هرزه و دروغ هیچ یکی از اینها بر او راست نیاید و او بالا اعرش است چنانکه خلیفتن را باو ستوده لیکن نه بمعنی در جای معین و جوی معین بودن بلکه حقیقت این فوقیت و استواء جز او و جز کسانیکه در علم بدرجه یقین رسیده اند

از آنان که خدا تعالی ایشانرا از نزد خود علم بخشیده هیچکس نتواند دانست. و او مومنانرا
 در قیامت مژگی نخواهد شد بدو طریق. یکی آنکه بر ایشان ظاهر شود ظاهر شدن بسیار زایدتر
 از تصدیق عقلی پس گویا که رویت به بصیر باشد اما بغیر محاذات و متقابله و جهت و رنگ
 و صورت باشد و باین طریق معتزله و غیر ایشان قائل گشته اند و آن حق است و خطا
 کردن معتزله در تاویل رویت باین طریق منحصر کردن ایشانست رویت را در همین
 طریق. دیگرے آنکه او تعالی بر اسے آنها مانند ستاره روشن صورت پذیرد چنانکه
 در حدیث آمده. پس خواهند دید او را بنظر باسے خوشترین در صورت و رنگ و مواجہ
 بطوریکہ در خواب واقع شود چنانکه خبر داده باین معنی رسول علیہ السلام کہ فرمود دیدم
 خداے خوشتر را در خوشترین صورتنما. پس خواهند دید آنجا چنانکه در دنیا خواب می بینند
 و این هر دو طریق را نامی فہیم و اعتقاد بآن داریم و اگر خدا و پیغمبر و جز این دو طریق از
 رویت چیزیے دیگر مراد داشته اند پس بتحقق با ایمان آوردیم بمراد خدا تعالی و رسول او
 اگر چه بعینہ آن مراد نداشتہ ایم آنچه خداے خواست شد و آنچه نہ خواست نشد. پس
 کفر و گناہا با فریشتہ و ارواہ اوست نہ برضای او. و او بے نیاز است. در ذات
 و صفات خوشتر بہ چیزیے محتاج نیست. کسی بر و حاکم نیست. و از واجب کردن
 کسی بر و چیزیے واجب نشود. آرے گا بچیزیے وعدہ کند پس آن وعدہ را وفا
 کند چنانکہ در خبر آمدہ پس خدا و ارواضا من می باشد. و جملہ افعال او حکمت و مصلحت را
 شامل باشد کہ ما و اندانیم و بر و لطف جزئی خاص واجب نباشد و نہ اصلاح خاص و قبیح

از نیست درو کاریکه کند یا امر فرمایند نسبت جور و ظلم با و نتوان کرد - او تعالی در چیز پاکیه
پیدا کرده و حکم نموده حکمت را رعایت میکند - نه آنکه خود را وصفات خود را به چیز کمال
و پدیا با و حاجت و غرض داشته باشد که این ضعیف است و قبیح است و سواست
او کسی حاکم نیست - پس در حسن قبح اشیا عقل حاکم نیست و نه در بودن افعال سبب
برای ثواب و عقاب - حسن و قبح اشیا را زین و دوست که او تعالی با و امر فرمود و مردمان
را با و تکلیف داده - پس بعضی ازین چیز را چنان هستند که عقل سبب مصلحت و مناسبت
او برای ثواب و عقاب می داند و بعضی از آنها بجز خبر دادن اینها از خدای تعالی دریافت
نشد - و هر صفتی از صفات او بذات خود واحد است و از روی تعلق غیر تنها می - و
خدا تعالی را ملائکه اند علویون مقرب بارگاه و ملائکه اند موسول بر نوشتن اعمال و حفاظت
بندگان از خطرات و راغب کردن بطرف خیر و تحریک میکنند بنده را تحریک خیر - هر یک
را مقام خاص است حکم خدا را خلاف نتوانند کرد - وی کنند با آنچه حکم کرده می شوند
و از مخلوقات الهی شیاطین اند که مردمان را تحریک شر میکنند - و قرآن کلامیست که
خدا تعالی به بنی ماحمدر رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی کرده - و ممکن نیست هیچ
آدمی را که سخن گوید با او خدا مگر بشارت یا از پس پرده یا بفرستد فرشته را - پس نازل
کند بحکم خدا آنچه خدا خواسته است - پس این است حقیقت وحی و در نامه های خدا تعالی
یا صفات او ایجاد روان نیست - پس اطلاق موقوف بر شرع الهی است - و معاج جسمانی
حق است جسمها محسوس شود و روح در و باز آید - و ابدان همان باشند که بودند شرعاً

و عرفا - اگر چه در ازی پذیرند یا کوتاه شوند چنانکه در اخبار آمده که دندان کافر مثل احد دراز گردد
یا آنکه ازان لطیف تر گردد و چنانکه در صفت جنتیان وارد شده - و این بان مانند که کودک
همانست که جوان شده و پیر گشته اگر چه اجزا هر بار در وقت مختلف گردد و جز او حساب و صراط
و میزان حق اند و در حق و بهشت حق است و آن هر دو امر و زهرم موجود هستند و نفسی به
تصویر معین تمام آنها وارد گشته پس هر دو انجام میدهند که او تعالی خواسته چه مخلوقات الهی و
عالمها و او را احاطه نکرده ایم - و مومن که صاحب کبیره باشد همه در آتش نخواهد ماند
و این همان است که خدا تعالی گفته ان تجتنبوا کبائرکم ما تنهون عنه یکفر عنکم سیئاتکم
(ترجمه) اگر از کبائر منتهیات ناپوشانید و سازیم از شما صغائر شمارا - یعنی به سبب نماز
و کفارات - و کبائر اعفو کردن جایز است - مگر آن که افعال الهی در دنیا و آخرت بدو گونه
هستند یکی آنکه موافق سنت الهی است و دیگری آنکه بر سبیل خرق عادت است - و
عفو از کبائر آنان را که بغیر توبه مرده اند جایز است از قبیل خرق عادت - و این طریق
تطبیق است در نصوص که وظاهر با هم متعارض گشته - و شفاعت حق است در حق
کسی که خدا تعالی بر اے او اذن داده و شفاعت کردن رسول صلی الله علیه و سلم
اهل کبائر از امت خویش حق است و آنجا که نفی شفاعت وارد شده مراد از آن آنچنان
شفاعت است که بغیر اذن خدا تعالی و مرضی او باشد - و عذاب قبری فاسق را و در نعمت
بودن مومنان از حق است - و سوال منکر و نکیر حق است و بعثت رسل بسوئے خلق حق
است و تکلیف دادن خدا بن کار با و امر و نواهی بر زبان انبیاء حق است - و انبیاء از

دیگران ممتاز هستند بجز ناسیکه در دیگران یکی یافته نشود که دلالت کند بر نبوت شان
از انجمله خرق عادت است و سلامت فطرت ایشان و کمال در اخلاق ایشان و سوا
آن و انبیا از کفر و بالا راده از ارتکاب کبائر و اصرار بر آن معصوم اند خدا ایشانرا نگاه
می دارد از ان بسبب طور (۱) ایشانرا در خلقت سلامت فطرت بخشید و در اخلاق کمال عت
و سپس ایشانرا به معاصی رغبت نه باشد بلکه پیوسته از ان متنفر باشند (۲) بر ایشان وحی
فرستید که معاصی را جزا بد باشد و بر طاعات ثواب داده شود پس این امر باز دارند
باشد از معاصی (۳) خدا در میان ایشان و معاصی عامل شود به تنبیهات لطیفه غیبیه
چنانکه صورت یعقوب علیه السلام در قصه یوسف ظاهر آمد که انگشت بزدان می گزند
و محمد صلی الله علیه و سلم خاتم انبیا است بعد او هیچ نبی نباشد - و دعوت آنحضرت عام است
جمله انس و جن را - و آنجناب افضلترین انبیا است هم باین فضیلت خاصه و هم بخصای
دیگر مثل آن - و کرامات اولیا و ایشان مومنان هستند که عارف ذات و صفیات الهی
هستند و ایمانها خود را نیک کرده اند حق است خدا با و اگر ام کند هر که که خواسته باشد
و امتیاز بخشد بر جمیع خویش هر که که پسندد و شهادت میدهم بحدت در حق عشره مبشره و
فاطمه زهرا و خدیجه و عائشه و حسن و حسین رضی الله تعالی عنهم اجمعین - و بایشان اقتدار
داریم و می شناسیم عظمت درجه ایشان در اسلام و همچنان اهل بدر و اهل بیعت رضوان
را - و ابوبکر صدیق امام برحق بعد از رسول صلی الله علیه و سلم پس عمر پس عثمان پس علی
رضی الله تعالی عنهم پس خلافت تمام شد و بعد او بادشاهت جابرانه است - و ابوبکر

رضی الله تعالی عنه افضلترین مردمان است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم پس عمر
رضی الله عنه و افضلیت از هر وجه که نسب و شجاعت و قوت و علم و مانند آن همه را
شامل باشد مردان داریم بلکه این افضلیت از روی عظیم النفع بودن ایشان است
در اسلام پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمانرواست و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
هر دو وزیران آنجانب اندازین رو که ایشان را در اشاعت حق جتته بالغ بوده
زیر که نبی صلی الله علیه وسلم را دو جهت است جتته است که ازان مرضی خدا را اخذ
میکند و جتته که آنرا به خلق عطا میکنند و ایشان را در عطا به خلق و تالیف مردم و
اجتماع آنها و تدبیر جنگ و ید طولی است و ما زبانها خود را بند می داریم از ذکر صفات
مگر به نیکی و ایشان در دین پیشوایان ما و راهنمایان ما هستند و بد گفتن ایشان
را حرام است و تعظیم ایشان واجب و ما کسی را از اهل قبله کافر نگوییم مگر در آن که انکار از
قادر مختار باشد یا عبادت و دیگر غیر از خدا یا انکار قیامت و انبیا و تمام دیگر ضروریات
دین باشد و ما بالمعروف و نهی عن المنکر واجب است اما شرط آنست که به مقتضای
و قبول او گمان غالب باشد پس این عقیده من است اعتقاد و ایمن خدای تعالی
بآنها و ظاهر و در باطن و ستایش مر خدای را هست و اول و آخر و ظاهر و باطن -

بأخیر

